

چرا برخی از سؤال ها را اندیشمندان دینی جواب نمیگویند؟

در بخش های پیشین بیشتر بر سر آن تأکید شد که مهم ترین علل دوری جستن از ادیان در خود ادیان، در تناقضات و در افسانه ها و سخنان اسطوره مانند و دور از عقل آن ها نهفته است.

اگر منشأی فهم و دانش انسان را مدرکات و محسوسات وی بدانیم، که غیر از این چیز دیگری هم نیست، ادیان در مجموع حرفی نمی زنند و سندی ارائه نمی کنند که آن حرف یا آن سند قابل ادراک و یا محسوس و قابل فهم و قابل اثبات باشد.

قابل فهم نیستند، زیرا خدای دین، من باب مثال، در ادیان خدای حسود و غیور معرفی می شود. خدائی که با معبودان دیگر، با آن که خود با ذکر این عبارت دو جزئی "لا اله الا الله" که نمایانگر توحید می باشد و هر گونه خدائی را از هر گونه خدائی خیالی سلب و نفی می کند و الوهیت را مخصوص خودش می خواند، حسادت می ورزد و اگر بنده ای چنین خدائی، خدای دیگری را بپرستد، سبب حسادت و قهر و غیرت وی می شود، چنان که او را دائماً و میلیاردها بار در آتش دوزخ می سوزاند و نابود می کند و دوباره زنده و علاج می کند و باز می سوزاند و... زقوم و "ماء حمیم" می خوراند و مار و کژدم و...؛ با آن که راه راست و کج را خودش پیش پای انسان می گذارد: "خداوند هر کسی را بخواهد به راست هدایت می کند" (نور، آیه 46). و "... و هر کسی را که خداوند در بیراهی گذارده باشد، برای او هرگز بیرون شدی نخواهد بود" (نساء، آیه 143).

این نکته بر اساس نوشته الف. ب.، صفحه 427 کتاب "و انسان..."، در تورات نیز آمده است: "... زیرا خدا به موسی گفت: رحم خواهم فرمود به هر که بخواهم رحم کنم و رأفت خواهم نمود، به هر که بخواهم رأفت کنم".

و در جای دیگر، در همین صفحه و همین کتاب این جمله عجیب و دور از باور را می خوانیم که خدا به فرعون می گوید: "برای همین تو را برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر کنم، تا نام من در جهان ندا شود".

آیا خواندین این چنین جملات در کتاب های دینی دینداران و علمای دینی ما را گاهی به تعمق بیشتر در دین وانی دارد؟

الف. ب. در صفحه 576 کتاب "و خدا انسان را آفرید" نوشته می کند: "ابن عباس می نویسد که روزی مردی به دیدن یکی از زنان محمد رفت. محمد او را از این کار سرزنش کرد و گفت که دیگر نباید چنین کاری از او سر بزند. مرد گفت که این زن دختر عموی اوست. محمد گفت آن را می دانم ولی بعد از الله کسی از من غیور تر و حسود تر نیست. مرد غرغر کنان از خانه زن محمد دور شد و...".

در باب حسادت و غیرت خدا، علاوه بر سخن پیامبر اسلام، در صفحه 205 کتاب "و انسان... الف. ب. چنین آمده است: "تو نباید بتی و یا شبیهی از آنچه در آسمان ها و یا روی زمین و یا در آب ها در زیر زمین وجود دارد بتراشی و نباید در برابر آن ها تعظیم و آن ها را پرستش کنی و نباید خدمت آن ها کنی زیرا من خدای تو، خدای حسود هستم."

(در بعضی نوشته ها بجای کلمه حسود لفظ "غیور" بکار رفته است، یا این که حسود را داخل قوسین در کنار کلمه غیور نوشته کرده اند).

دوستان ما می دانند که حسادت بیماری است بسیار خطرناک و نشانه این بیماری آن است که کسی چیزی داشته باشد، مثلاً زیبایی، ثروت، سواد، دانش، علم، موتر، خانه، باغ، زمین، شهرت، منصب، مقام، محبوبیت و...، و شخص دیگری از داشتن آن (آن ها) محروم باشد و از این ناحیه که چرا او دارد و من ندارم، به انداره ای رنج ببرد که اگر جلو این بیماری گرفته نشود، به عذاب شدید دچار می شود و بالاخره کارش به دیوانگی و دیوانه خانه می کشد.

آقای دکتر انوری در فرهنگ بزرگ سخن، در باب حسادت نوشته می کند: "حسادت حالتی و ویژگی ای است در بعضی از افراد که سبب می شود شخص از موفقیت یا خوشبختی دیگران ناراحت شود... ناراحت شدن از موفقیت و موقعیت خوب کسی و بد خواستن برای او..."

آقای رولف هوبل می، پروفیسور روانشناسی در این باب می گوید: "حسادت وقتی به وجود می آید که شخص احساس کند آنچه دارد، کمتر از آن چیزی است که باید داشته باشد."

نسبت دادن چنین ویژگی ای را برای خدائی که گفته می شود او بزرگتر و برتر از همه است، چگونه می توان، با کدام سنجش و با کدام استدلال، پذیرفت. فراموش نکنیم که دست یابی به هر حقیقی تازه ای از راه احکام قبلی صورت می گیرد. و حکم حسود نبودن خدا را می توانیم از حکم اولی، یعنی از بزرگتر از همه بودن خدا، یا از اعتقاد به وحدانیت وی که مسلمانان همواره بدان تأکید می ورزند، استنتاج کرد.

معنی چنین سخنی، حسود بودن خدا، این است که یا خدا از موهبتی خودباوری و آنچه ما انسان ها بدان "اعتقاد به نفس" می گوئیم بی نصیب است؛ یا از روی داد های نامطلوب، مثل از دست دادن موقعیت یا برتری خویش در برابر موجودات دیگر - که همه مخلوق خود وی است - نگران است و احساس ترس و ناامنی می کند. در حالی که در بحله اسباب و صفاتی که خدا برای خویش بیان می کند، و اهل دین هم آن را نه تنها قبول دارند، که دیگران را هم به پذیرش آن مکلف می دانند، هیچگاه نشانی از حسود یا غیور بودن خدا وجود ندارد. ترس و مترادفات ضعیف و قوی آن، مانند نگرانی و اضطراب و هراس و بیم و خوف و وحشت، تقریباً همیشه، ناشی از بیماری های روانی، بک بود های ارثی در بدن و در روان و امثالهم می باشد و از درون شخص منشأ می گیرد.

حال با این تعریف ها و با تعریف هایی که از خدا داده شده است، مانند "احد" یعنی یگانه (خدائی جز او نیست) و "جبار" یعنی توانگر و "متکبر" یعنی بسیار بزرگ و "خالق" یعنی آفریننده و "متین" یعنی پابنده و "قادر" یعنی توانا و "اول" یعنی نخستین و "آخر" یعنی واپسین و... چطور می توان پذیرفت که خدائی با این همه بزرگی و توان و...

با موجوداتی که خود خلق کرده است یا موجوداتی ساخته دست مخلوقات خود حسادت بورزد؟

من، کاملاً و بدون تردید، باور دارم که این سخنان، سخنان خدا نیست، بلکه سخنان انسان های است که خود شان نگران از دست دادن موقعیت و موقف خویش بودند و شیئی خواستند ثروت و موقعیت و امتیازاتی را که غالباً بنام خدا و دین به دست آورده بودند از دست بدهند.

و چه راهی بهتر از آن که مردم را از موجودی خشکیگین و حسود و باغیرت و انسان گونه ای که مخلوق فکر خود آن هاست، بترسانند و از این راه به امتداد راهی که برای سوء استفاده خویش و پیروان خویش باز نموده اند، برای همیشه استقرار بخشند.

و اما در باب "غیرت" که معنی حساس بودن را دارا می باشد و از خودخواهی ها یا دلبستگی های مفرط شخص به شخص یا شیئی ای ناشی می شود، باید گفت که چنین خصیصه تنها و تنها در طبیعت انسان که در پی بره نفس اماره (نفس شیطانی) گرفتار آمده است می تواند وجود داشته باشد.

این انسان است که مثلاً غیرت ناموسی دارد، در حالی که خدا را آنگونه که در قرآن آمده است نه زنی است و نه فرزند و پدر و مادری و نه... و نه دینی که در نگهداری آن غیرت دینی نشان بدهد و حساس باشد. دین اسلام را، طوری که در قرآن آمده است، برای مسلمانان تکیل و انتخاب نموده است، نه برای خودش!

معنی غیرت دینی آنست که انسان مسلمان نسبت به دین اسلام اهیت خاصی قائل باشد، در حدی که حاضر باشد به خاطر دین هم خود خطر کند و هم دیگران را به خطر مواجه سازد و در چشم و هیچشی و رقابت با سائر ادیان، هیچ گذشت و مدارای از خود نشان ندهد.

غیرت یعنی حساسیتی که از امیال و خواسته های نفسانی انسان سرچشمه می گیرد و انسان حاضر است برای تحفظ آن از هر وسیله ای، ولو خشونت آمیز ترین وسایلی، استفاده کند.

آیا الوهیت یا خدائی خدا را، آن طور که دینداران از خدا تعریف می کنند، چیزی است که تهدید کند؟ یا خدا رقیبی در برابر خود دارد که خدائی او را به چالش بکشد؟ این تصور تنها در صورتی پیدا می شود، و قابل قبول می باشد که خدا مانند انسان، با هیه صفات انسانی، پنداشته شود.

اگر تجسم چنین خدائی انسان واری برای انسان محال است، پس صفت غیرت هم، همچنان صفت حسادت، باید برای او صفتی ساخته و پرداخته انسان باشد - دور از شأن او، بر طبق تعالیم دینی.

این گونه تناقضات و این گونه حرف هائی که به واکاوی ضرورت دارند و افسانه های، مانند کشتی گرفتن خدا با یعقوب، به پیامبری رسیدن یعقوب از راه خدعه، قصد کشتن موسی از جانب خدا برای این که موسی ختنه نشده بود، باوجودی که خدا قبل از تقویض رسالت به وی از این موضوع اطلاع داشته است، و صد ها افسانه و حکایت و قصه دیگر که با هیچ تلاش و توجیهی نمی توان آن ها را قبول کرد، در ادیان زیاد است.

بیانید به یکی از ادیان دیگری که پر از این حکایت های عجیب و غریب است و دوستان ایرانی ما باوجود این که این دین شباهت های بسیار زیادی با سائر ادیان دارد و سائر

ادیان را تخطئه می کنند، آن را دین بر حق می دانند، در این جا مورد ارزیابی قرار بدهیم و ببینیم که نه یک یا دو و سه دین، که تمام ادیان پر از حرف های است که انسان از شنیدن آن ها به اصطلاح "شاخ در می آورد".

این دین، دین زرتشت است. قبل از این که به توضیح بیشتر در مورد دین زرتشت بپردازم، باید عرض کنم که اگر تنها به خاطر "پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک" که در دین زرتشت بدان توصیه شده است، این دین را برترین دین بدانیم، باید به یاد داشته باشیم که تنها وجود یک عبارت یا جمله نمی تواند دلیل برتری یک دین نسبت به دین دیگر گردد؛ زیرا که در هیچ یک از ادیان بشری نیست که عبارت یا جمله ای را به مثابه یک بیان اخلاقی، انسانی و عالی نیابیم.

در مسیحیت آمده است که "همسایه ات را دوست بدار". در تورات آمده است که "پدر و مادر خود را احترام نما، قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، بر همسایه خود شهادت دروغ مده، به خانه همسایه خود طمع مورز، به زن همسایه ات به غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هر چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن". در اسلام هم حدیثی از پیامبر است که گفته است: "من تنها برانگیخته شده ام تا اخلاق بزرگوارانه را به کمال برسانم." یا مقوله "نیکی به دیگری نیکی به خود است" و...

منظور از این اشاره این است که اگر یک سخن را بگیریم و متباقی همه حرف های قابل بحث در ادیان را بگذاریم، کاری نکرده ایم که بر وفق انتظار از یک پژوهشگر درست کردار امانت دار نموده باشیم.

کار محقق آن است که در جستجوی حقیقت باشد، نه این که من غیر حق جهد ناپسند کند و بافتن مهملات عقل خود را نهایت عقل ها بخواند و فرزند خود را لطیف الاعتدال ترین و بدیع الجمال ترین و صاحب کمال ترین فرزندان دنیا بداند.

ادامه دارد